

سوسیالیسم ما یا بربریت آن‌ها؟

بورژوازی حتی در چارچوب‌های قوانین و مقررات مصوب شده در دموکراسی بورژوازی به راحتی تن به خواست‌های سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر نمی‌دهد که هیچ، حتی از پذیرش خواست‌های صرفاً تریدونیونیستی آن‌ها تن باز می‌زند. این امر گرچه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و یا اصولاً کشورهایی با شیوهی اداره‌ی دموکراسی‌های بورژوایی کمتر به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل می‌شود، اما بروز اعتصابات، بیکاری‌ها و یا اخراج‌های دسته‌جمعی کارگران، همچنین انتقال دادن کارخانه‌ها و کارگاه‌ها از نتایج سر باز زدن سرمایه‌داران این کشورها در نپرداختن حقوق و درخواست‌های قانونی آن‌ها می‌باشد. در کشورهای وابسته به امپریالیسم خون‌خوار مثل رژیم جنایت‌کاران اسلامی در ایران که البتّه مذهب، مرام و مدنیت (!) خود را موهبت آسمانی و قوانینش را قوانین رحمت‌الله برای بشریت معرفی می‌کنند این وجه از کارکردهای قانونی و یا در واقع باید گفت ضد قانونی بورژوازی چهره‌ی کریه و خون‌خوار خود را به دمنشانترین شکلی به نمایش می‌گذارد. بیهوده نیست که مارکسیست‌ها معتقدند طبقه کارگر حتی بهتر و مصمم‌تر از بورژوازی می‌تواند اصلاحات دموکرات را به انجام برساند.

انقلاب اکتبر 1917 روسیه علاوه بر بسیاری چیزهای دیگر، نوید دنیای نوین و انسانی‌تری را برای بشر به ارمغان آورده و با تقسیم جهان یک ساحتی به دو ساحت متخالف و متضاد - سرمایه‌داری و سوسیالیسم - توانایی کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان را در ساختن دنیایی فارغ از سرمایه‌داری و بورژوازی جنایتکار به اثبات رساند. پس از آن، فریادهای شادی و اعتراض مظلومان زمین برخاسته شده و جنبش‌های ضد استثمار، ضد استعماری، خلقی، آزادی‌بخش و ضد امپریالیستی، دموکراتیک، سوسیالیستی و غیره با نام‌ها یا عناوین گوناگون، ظهور انسان نوین، جهان نوین و تاریخی شکوفاتر را پیش‌بینی می‌کردند. اگر تا پیش از انقلاب اکتبر، سرمایه‌داری یکه‌تاز میدان تاریخ شناخته می‌شد و سرکردگی یک عصر را - عصر امپریالیسم - عهده‌دار بود، پس از 1917 امیدها همه به فرارویش قدرت عظیم کارگران، دهقانان، زنان و جوانان بسته شد تا عصر امپریالیسم را به عصر سوسیالیسم مبدل سازند. از آن تاریخ تا زمان ما، زایش و مرگ جنبش‌ها و انقلاب‌ها نه تنها نشان‌گر پایداری خلق‌ها بلکه و نیز پایداری امپریالیسم رو در روی آن‌ها می‌باشد. دیالکتیک توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری از شکل مانوفاکتور ساده و رقابت آزاد در بازار داخلی به اشکال گسترده‌ی استعماری و انحصارهای بین‌المللی و تقسیم جهانی بازارهای کار، تولید و مصرف میان سرمایه‌داران جهانی قدرت عظیمی را در اختیار امپریالیسم برای ادامه سیطره بر جهان قرار داده است.

بر خلاف تصور ساده‌لوحانی که گمان می‌کنند می‌توان از طریق اصلاحات تدریجی درون رژیم‌های فاسد سرمایه‌داری به تغییرات کیفی دست یافته و پیشرفت به سوی رهایی کار و استعداد‌های انسان‌ها را ممکن نمود، نه تنها هیچ نشانی از چنین تحولاتی در هیچ جای جهان پدیدار نگشته مگر آن که نیروهای پیش‌رونده و پس‌رونده را به تنازع و جنگ با یکدیگر فراخوانده باشد، بلکه حتی در عرصه‌ی نظری نیز، اصلاح‌طلب‌ترین منادیان، پیش از هر چیز نابودی فکری و فیزیکی دشمنان خود را از قبل مفروض انگاشته‌اند. در عصر ما علیرغم وجود مبارزات خلق‌ها، وجود انواع گوناگون مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، وجود ارتش‌های انقلابی و آزموده‌ی توده‌ای که در حال مبارزه با امپریالیسم و دولت‌های دست‌نشانده‌اش به سر می‌برند، همچنان شاهد سرکردگی امپریالیسم و نفوذ گسترده‌ی آن تا پنهان‌ترین زوایای هستی انسان‌ها بر کره‌ی خاک هستیم. جهان ما نه جهان امپراتوری بی‌مرکز و بی‌هویتی‌ست که مایکل هارت و آنتونیو نگری در کتاب "امپراتوری" خود از آن سخن می‌گویند و بدین وسیله سپری شدن دوران امپریالیسم را اعلام می‌کنند و نه جهان خاموشی خلق‌ها و سکوت زحمتکشان است. این دو نیروی متخالف و متضاد همچنان در ستیز مرگ و زندگی

به سر می‌برند. در این میان تناقضات درون خود این دو جبهه، چه در عرصه‌ی نظری و چه در عرصه‌ی عملی، دارای ویژگی‌هایی است. درون جبهه‌ی سرمایه‌داری بحران‌ها و رقابت میان انحصارها برای سیطره بر جهان، رابطه‌ی بیمار کشورهای پیشرفته‌ی متروپل با کشورهای پیرامونی و توسعه نیافته، انباشت گول‌آسای سرمایه در چند مرکز اقتصادی جهان و پیکار بی‌امان برای چپاول هر چه بیشتر، نابودی تدریجی محیط زیستی که هستی مادی خود سرمایه‌داری را نیز مشروط می‌کند، همین طور از بین بردن، بی‌برنامه ساختن و نامتناسب نمودن تولید و توزیع به اضافه‌ی صدها مورد دیگر از مواردی است که سرمایه‌داری را از درون می‌پوساند. از سوی دیگر، چندگانه‌گی و ناهم‌سویی درون جبهه‌ی مبارزه با امپریالیسم، نزاع توان‌فرسای ایدئولوژی‌هایی که حقیقتاً با امپریالیسم مبارزه می‌کنند با یکدیگر، هر چه بیشتر به ارتجاع‌گرایی و همکاری با امپریالیسم درون کشورهای پیرامونی، ظهور انواع و اقسام اصلاح‌طلبان، دموکرات‌ها و لیبرال‌های خائن و مزدور، کلاش‌های سیاسی که مبارزات خلق‌ها را دست‌مایه‌ی منافع شخصی خود قرار داده و بی‌شرفانه جاده صافکن‌های امپریالیسم می‌شوند و بسیاری دیگر بلیه‌های ناگفته از عوارض تضادهای درونی این جبهه می‌باشند.

مشکل بتوان تصور نمود که بشر در آینده‌ای نزدیک چیز دیگری جایگزین ایده‌های برخاسته از آموزش‌های رهبران فکری جنبش عظیمی که میلیون‌ها انسان را به حرکت در آورده و همچنان به حرکت در می‌آورد کند. بیش از یک قرن پس از ظهور مارکسیسم، انسان آزادی‌خواه و ترقی‌جو، برخلاف میلیون‌ها بار اعلام مرگ این مکتب متحول و تکامل‌پذیر، همچنان پرچم اندیشه‌های مارکس و انگلس را به اهتزاز در آورده و رهنمودهای آنان را سرمشق برنامه‌های مبارزات خود قرار می‌دهد. پس از رویش و فروکش ایدئولوژی‌های گوناگون در قرن گذشته، سوسیالیسم همچنان تنها آلترناتیو بشریت برای ساختن جهانی انسانی می‌باشد. ما به گفته‌ی روزا لوکزمبورگ فقط دو آلترناتیو در پیش داریم: سوسیالیسم یا بربریت.

سرمایه‌داری که به دلیل ماهیت متناقض خود رو به هلاکت می‌رود و با هر ضربه که بر گرده‌ی اجتماعات وارد می‌آورد، سنگی از بنای آن بر زمین می‌افتد، نهایتاً زمینه را به دست نیروهای بالنده و مترقی خواهد سپرد. اما تا آن زمان دمار از بشریت در خواهد آورد. برخلاف ادعاهای نویسندگان "امپراتوری"، هیچ گسست تاریخی در سیطره‌ی امپریالیسم صورت نگرفته و آنچه که اغلب آن را "جهانی‌سازی" می‌نامند ادامه‌ی منطقی همان نظم به اصطلاح نوینی است که انحصارات مالی و فراملیتی، به ویژه پس از جنگ دوم جهانی به این سو بر جهان اعمال نموده‌اند. اگر هم گسستی در این میان به وقوع پیوسته باشد آن خود چیزی نیست جز احیاء دوباره‌ی اشکال قدیمی استیلاستعماری مثل لشکرکشی‌های غارت‌گرانه به کشورهای بی‌دفاع و تجاوز و کشتار مردم بی‌دفاع آنان. اگر سونامی- موج بزرگ- طبیعی جان صد هزار انسان را می‌گیرد، سونامی امپریالیستی ولی، جهانی را زیر موج‌های بی‌محابایی خود غرق می‌کند. کشتار، غارت، تجاوز، شکنجه، زندان، بیماری، بی‌آبی، بی‌غذایی و هزاران درد بی‌درمان دیگر هدایای سونامی امپریالیست به کشورهای اشغال شده‌ی عراق، افغانستان، فلسطین و هر کشوری است که امپریالیسم چشم طمع به آن دوخته باشد. کشورهای قدرتمند امپریالیستی چنان به غارت جهان پرداخته‌اند که از حد تصور خارج می‌باشند. بر اساس گزارش‌های سازمان جهانی پیشرفت یا توسعه‌ی انسانی فقط تا سال 2002 بهره‌گیری از طبیعت و از تولیدات در 20% از ثروتمندترین کشورهای جهان و 20% از فقیرترین کشورهای جهان از اختلاف سرسام‌آوری حکایت می‌کند که نتیجه‌ی دست‌اندازی سرمایه‌داری در تمام عرصه‌های طبیعت و جامعه می‌باشد.

جدول زیر که فقط نمونه‌ی کوچکی از غارت‌های امپریالیستی را بازگو می‌کند حرص سرمایه‌داری را در بلعیدن جهان نمایش می‌دهد.

مواد و امکانات مورد استفاده	20% از ثروتمندترین کشورهای جهان	20% از فقیرترین کشورهای جهان
گوشت و ماهی	45%	5%
انرژی	58%	4%
خطوط تلفن	74%	1,5%
کاغذ	84%	1,1%
ترافیک	87%	1%

کشورهای صنعتی در گردهم آیی‌های دوره‌ای خود و پس از کشیدن نقشه‌های جدید برای غارت بیشتر کشورهای محروم جهان ادعا می‌کنند که از قروض کشورهای فقیر صرف‌نظر می‌کنند و یا مدعی می‌شوند که مبالغ زیادی را به عنوان کمک در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند. ولی این‌ها جز ادعاهای تو خالی چیز دیگری نیست. بر اساس پیشنهادهای سازمان ملل متحد قرار بود که کشورهای توانمند 1% از درآمد سالانه‌ی خود را جهت کمک پرداخت کنند ولی کشورهای توسعه یافته فقط 0/22% از 1% را به این عنوان پرداخت نموده‌اند. آمریکای جنایت‌کار فقط 0/1% از درآمد سالانه‌ی خود را، آن هم فقط به کشورهای مورد علاقه‌ی خود می‌پردازد. نگاهی به جدول زیر درجه‌ی استیصال و وابستگی کشورها را به امپریالیسم جهان‌خوار تا سال 2001 نشان می‌دهد. ارقام به میلیارد دلار می‌باشند.

کشورها و منطقه‌ها	قروض خارجی	کمک‌های دریافتی
آمریکای لاتین	751	4,4
آفریقا و جنوب صحرای آفریقا	208	12,6
جنوب آسیا	173	5,0
جنوب شرقی آسیا و دریای آرام	366	5,1
کشورهای خیلی فقیر	146	11,7
مجموع کشورهای توسعه نیافته	2051	34,4
اروپای شرقی و شوروی سابق	361	5,6

این تصویر کوچکی‌ست از سیطره‌ی بربریت در جهان. مزدوران امپریالیسم و نظریه‌پردازان سرمایه‌داری هار و لگام گسیخته بیهوده سعی می‌کنند که با آوردن شاهد و دلیل از پس آسمان‌ها و قبرها به تلطیف آلام ناگوار زندگی پرداخته و تحمل آن را وظیفه‌ی ایمانی و مذهبی انسان‌ها در شریعت سرمایه‌داری قلمداد کنند. شرایطی این گونه ضد انسانی هیچ جایی برای تحمل ندارد. انقلاب اجتماعی و سرنگونی سیطره‌ی امپریالیسم تنها آلترناتیو ممکن برای انسان‌های محروم می‌باشد.

مارکس در توضیح پیدایش انباشت بدوی سرمایه، یعنی از زمانی که نخستین سرمایه‌داران در عرصه‌ی تاریخ به صحنه آمدند تا نقش خود را در تحقق هدفمندی‌های قانونمند آن اجرا کنند و در تشریح مراحل مختلفی از انباشت بدوی می‌گوید:

"در پایان سده‌ی هفدهم مراحل مزبور با سیستم استعمار، سیستم قرضه‌ی دولتی، سیستم جدید مالیاتی، سیستم حمایت گمرکی، در انگلستان به صورت اسلوب به هم پیوسته و منظمی درآمد. برخی از اسالیب مزبور بر پیشینه‌ی خشونت‌آمیزترین اعمال فشار قرار داشت مانند سیستم استعماری. ولی همه‌ی آن‌ها قدرت دولتی یعنی زور متمرکز و منظم جامعه را مورد استفاده قرار می‌دهند تا پروسه‌ی تبدیل نظام فئودالی به شیوه‌ی تولید سرمایه داری را شتابان تسریع کنند و گذارها را کوتاه سازند. زور مامای هر جامعه‌ی کهنی است که آبستن نوست. زور، خود نیروی اقتصادی است." (کاپیتال- فارسی- ص، 680)

او در ادامه‌ی این مباحث اضافه می‌کند: "چنین است زحماتی که لازم بود تا "قوانین طبیعی جاویدان" شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از قید و بند رها شود، روند جدایی بین کارگران و شرایط کار به انجام رسد، در یک قطب وسائل تولید و وسائل معیشت به سرمایه مبدل گردد و در قطب مقابل توده‌های مردم به کارگران مزدور، به "فقرای زحمتکش" آزاد، به این شاهکار تاریخ جدید، بدل شوند. اگر به قول اوژیه پول "باروئی پر از خون پیسه‌های طبیعی به دنیا آمده است"، سرمایه در جایی متولد می‌شود که از سر تا پا و از تمام مساماتش خون و گند بیرون می‌زند." (پیشین-688-689)"

و این شاهکار تاریخ، همچنان با استفاده از زور و قدرت، مردم را به فقرای آزاد و زحمتکش مبدل می‌سازد. آزاد در فروش نیروی کار خود، آزاد در برده ساختن خود، آزاد در تبدیل شدن به انسان‌هایی که در روند تولید ثروت‌های اجتماعی، در روند بازتولید هستی طفیلی سرمایه‌داری و در روند بازتولید بردگی خود، با خود، با جهان خود و با دسترنج خود بیگانه می‌گردند. این است هدیه‌ی شاهکار تاریخ به انسان‌ها. اشیاء از آن پس چونان چیزهای یگانه و مستقل از فعالیت آفرینندگان خود، چونان کیفیاتی ساختارمند، متعین و دور از دسترس شناخت عقلانی و بی هیچ گونه پیوند زمانی و مکانی با آنان و حامل چیزی - ارزش اضافی - که مالک آن کس دیگری بود بر آنان نمودار شد. ولی راه در هم شکستن این افسون‌زدگی چیزها، علیرغم خطر هر چه بیشتر رازآمیز گشتن اشیاء چیزی جز همان فعالیت آفریننده‌ی انسان نیست. مارکس و انگلس در یکی از نخستین آثار مشترک خود - ایده نولوژی آلمانی - در باره‌ی رابطه‌ی فعالیت انسان‌ها با ترسیم تاریخ جهان، نقش سرمایه‌داری در آن و آنچه که سیطره‌ی سرمایه‌داری را برانداخته و تغییر نهایی تاریخ را سبب می‌گردد چنین نوشتند:

"در تاریخ تاکنونی این امر مسلم و نیز واقعیتی تجربی است که افراد جداگانه، با گسترش فعالیتشان به فعالیت تاریخی- جهانی، بیش از پیش خود را به بردگی قدرتی بیگانه با خود کشانده اند (فشاری که آنان آن را نیرنگی کثیف از سوی به اصطلاح روح جهانی، و جز آن تصور کرده‌اند)، قدرتی که بیش از پیش سهمگین شده است و، در آخرین تحلیل، معلوم می‌شود که همان بازار جهانی است. اما این درست به همانگونه به طور تجربی اثبات می‌شود که، با سرنگونی وضع موجود جامعه به وسیله انقلاب کمونیستی و الغای مالکیت خصوصی توأم با آن، این قدرت که نظریه پردازان آلمانی را چنین گیج و متحیر کرده منحل خواهد گشت؛ و آن گاه آزادی هر فرد جداگانه، در مقیاسی به انجام خواهد رسید که در آن، تاریخ به کلی به تاریخ جهانی تبدیل گردد. بدین ترتیب روشن است که ثروت معنوی واقعی فرد تماماً به غنای پیوندهای واقعی او بستگی دارد. فقط این امر، افراد جداگانه را از سدهای ملی و محلی رها خواهد ساخت، و آنان را به پیوندی عملی با تولید (از جمله تولید معنوی) کل جهان خواهد کشاند و برای آنان این امکان را به وجود خواهد آورد که توانایی برخورداری از این تولید همه سویی سراسر زمین (مخلوقات انسان) انسان را پیدا کنند. بستگی همه سویی، این شکل طبیعی ابتدایی همکاری تاریخی - جهانی افراد با این انقلاب کمونیستی به مهار کردن آگاهانه‌ی این قدرت‌ها که مولود کنش انسان‌ها بر یکدیگرند تبدیل خواهد شد، قدرت‌هایی که تاکنون به مثابه‌ی عوامل کاملاً بیگانه با انسان‌ها بر آنان حکومت می‌کردند." (ایدئولوژی آلمانی - ترجمه‌ی فارسی، پرویز بابایی - ص، 318 - 319)

این تغییر و تحولات فقط فرایندهای فکری و فرهنگی برای ساختار بخشیدن به روبنای جهان نبوده بلکه تغییراتی است که ثمره‌ی فعالیت مادی انسان‌هاست درست مثل دیگر کنش‌های انسانی، "... کاملاً مادی و به لحاظ تجربی قابل اثبات، کنشی که هر فرد با آمدن و رفتن، خوردن، نوشیدن و پوشیدن خود، آن را به اثبات می‌رساند." (پیشین). این فعالیت‌ها که بسته به شرایط می‌تواند اشکال گوناگون بپذیرد ولی برای کمونیست‌ها جز به هدف برانداختن بربریت سرمایه‌داری و برپایی دموکراسی سوسیالیستی نیست. بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی با صراحت در این مورد گفته‌اند:

"کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف‌هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، ولی جهانی را به دست خواهند آورد. پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!"